

# گریز از راه بندگان‌های قافیه

○ جمال‌الدین اکرمی



- عنوان کتاب: پرنده و فال
- شاعر: داوود لطف‌الله
- تصویرگر: بهرام خائف
- ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
- نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۲
- شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۳۶ صفحه
- بها: ۲۵۰ تومان

ملکی در میان این گروه خالی است. مجموعه این کتاب‌ها، تلاش‌هایی است که با توجه به فرایند گسترده و نوجوانانه شعر کودک و نوجوان در دهه ۶۰ از بسامدی پایین‌تر به لحاظ کمیت آثار چاپ شده و نیز تفکر نو در عرصه شعر کودک و نوجوان ما خبر می‌دهد.

در میان این آثار، کتاب «پرنده و فال»، از نظر کیفیت شعرهای مجموعه، تصویرگری و قطع و لی‌اوت کتاب، از ویژگی‌های در خورتوجهی برخوردار است؛ کتابی که از آخرین و برجسته‌ترین آثار تصویرگری زنده یاد بهرام خائف به شمار می‌رود.

## پرنده و فال

عنوان کتاب «پرنده و فال»، از نخستین شعر این مجموعه گرفته شده است و حضور «پرنده» را پس از آن در بسیاری از شعرهای دیگر و کتاب، رقم می‌زند. نگاه شاعر، معطوف به پرنده‌ای است که از میان میله‌های قفس، برای عابران مشتاق، فال حافظ می‌گیرد؛ نگاهی از شعر به شعر و هم چنین از تبدیل شعر به ابزاری برای روزمرگی، برای گذران زندگی، بی آن که از روح شعر حافظ در کنش پرنده و صاحب فال اثری باشد. چیزی شبیه رسم و آیین همیشگی. احساس رنجش شاعر، بیش از آن که متوجه اسارت پرنده در قفس و ابزار

جنگل»، «قاصدک نرو»، «کلاغه به خونه‌اش نرسید» و «قایق کاغذی». هم چنین می‌توان از شاعر خلاق افغان، محمدحسین محمدی، با مجموعه شعر «یک آسمان گنجشک» نام برد که شعرهایش به دلیل قاعده‌افزایی در کاربرد واژگان تازه و غیر متداول در ادبیات فارسی امروز، از ویژگی‌های چشمگیری برخوردار است. از دیگر آثار قابل توجه در میان کتاب‌های شعر سال‌های ۸۱ و ۸۲، می‌توان به مجموعه شعرهایی چون «آوازهای ارغوانی»، سرودهٔ تقی متقی، «انجیر»، سرودهٔ مه‌ری ماهوتی، «آسمان هنوز آبی است» و «باغ و باد و گل»، سرودهٔ مصطفی رحماندوست، «سبزه‌تر از درخت» و «تا خدا راهی نیست»، سرودهٔ ناصر کشاورز، «توی اخبار رادیو»، سرودهٔ هادی خورشاهیان، «خدا با دوستان خود صمیمی است»، «سرودهٔ مهدی الماسی، «خواب خوب»، سرودهٔ جواد محقق، «دریا به رنگ مهتاب»، سرودهٔ معصومهٔ ملامحمدی، «عکس یادگاری» و «زیباترین پرواز»، سرودهٔ احمد خدادوست، «شعری از گربه و موش»، سرودهٔ جعفر ابراهیمی، «کلاغه به خنده افتاد»، سرودهٔ شکوه قاسم نیا، «کوله پستی‌ات کجاست؟»، سرودهٔ عرفان نظراهاری، «نردبانی از ستاره»، سرودهٔ بابک نیک طلب و «فال و پرنده»، سرودهٔ داوود لطف‌الله اشاره کرد. هرچند جای شاعرانی هم چون آتوسا صالحی و بیوک

## از شعر به شعر

شعر کودک و نوجوان که طی سال‌های دهه ۶۰ قله‌های درخشانی را پشت سر گذاشت در آخرین سال‌های دهه ۷۰، صرف نظر از درخشش‌هایی چشمگیر اما اندک و کم دامنه، سر از ساده‌انگاری‌ها و شتابزدگی‌هایی درآورد که در عرصه شعر کودک و نوجوان در دوران پس از انقلاب، بی‌سابقه بوده است. بسیاری از چهره‌های خلاق شعر کودک و نوجوان، به بازنویسی متون کهن روی آورده‌اند، داستان‌نویسی را ترجیح داده‌اند، متن‌های غیرایرانی را با ویژگی‌های ادبیات بازاری و بدون رعایت حقوق مؤلف اصلی، به شعر در می‌آوردند و یا در نهایت وفاداری، حرف‌های گذشته را در شعرهایی کم بنیه و اغلب با قالب‌ها و ساختارهایی نه چندان تازه، تکرار می‌کنند. امروزه در بین آثار چهره‌های شاخص شعر کودک، کم‌تر اثری از ادبیات ماندگار به چشم می‌خورد؛ بحرانی که عمدتاً از کم‌علاقه‌گی ناشران به شعر محض کودک و نوجوان ریشه می‌گیرد.

در میان آثار شعری چاپ شده در سال‌های ۸۱ و ۸۲، با چهرهٔ پرتاب و توانی هم چون افسانهٔ شعبان‌نژاد رو به رو می‌شویم که آثارش همواره از زبانی شیرین و درخور توجه در شعر کودک برخوردار بوده است؛ با کتاب‌هایی هم چون «من و خواب

شدنش برای کسب درآمد صاحب قفس باشد، متوجه آیینی شدن تفأل، بدون توجه به روح شعر است و این حسی است تازه که از درون شعر برمی آید، نه از اشاره مستقیم شاعر. شعری که در آن، فرایند ضد شاعرانه اسارت پرنده، با نوک زدن او به غزل‌های حافظ، عابران آنات پیاده رو را از روزمرگی و عبور شتابزده، به سوی خود می خواند. و البته، آن چه صاحب پرنده جست و جو می کند، نه عشق به پرنده است، نه عشق به شعر و نه عشق به عابران خسته که درآمدی است اندک که بخشی از آن ضمانت تدارک آب و دانه برای پرنده است. و این را عابری نقل می کند که برحسب تصادف، شاعر نیز هست:

شبیبه غصه است  
پرنده در قفس  
و آه می کشد  
به جای هر نفس...  
○

به فکر حافظ است  
به فکر فال او  
به فکر آسمان  
که نیست مال او  
به فکر عابری  
که شعر می خرد...

و این پرنده، به شعر بعدی مجموعه نیز راه پیدا می کند. حضوری گذرا و لحظه ای؛ آن جا که به دور از تفأل و میله های قفس، سر به آسمان می گذارد و روحش را به شاعر وا می نهد:

معنا بکن برایم  
روح پرنده ها را  
وقتی در اوج هستند  
تصویر کن برایم  
احساس قطره ها را  
وقتی که موج هستند

لحن ترغیبی (Conative) شاعر، در مخاطب قرار دادن خواننده و فراخواندن او به احساس همدردی و همراهی، با واژه «بگو» شکل می گیرد؛ واژه ای که عنوان شعر را نیز در برگرفته است. شاعری که رو در روی آینه مخاطب ایستاده و معنای زندگی را از او جست و جو می کند؛ جست و جویی که در سه پاره های بعدی، ارتباط شاعرانه اش تا اندازه ای دستخوش سردرگمی در لایه های ساختارگرایی است،

نه تداوم حسی گزاره های نخستین شعر:  
با من بگو چگونه است  
برخورد اول باغ  
با غنچه های کمرو  
رفتار باد پاییز  
در های و هوی طوفان  
با شاخه های ترسو (!؟)

به خصوص در پیوندی نه چندان مرتبط با سطور بعدی شعر:  
با من بگو چگونه است  
آرامشی که دل ها  
وقت نماز دارند؟

شاعر، اگر چه در تداوم خط عمودی شعر می تواند از مفهوم طراوت آبها و اوج پرواز، به حس نیایش دست یابد، برخورد اول باغ با غنچه ها و رفتار پاییز با شاخه های ترس زده، از چنین تداوم حسی و تصویری برخوردار نیست. همراه با پرسشی که هم چنان برای مخاطب بی پاسخ می ماند چرا که بی ارتباطی گزاره های این شعر، او را به سردرگمی های مفهومی دچار کرده است.

و هم چنان، حضور پرنده و پرواز در بخش هایی هر چند اندک از شعر بعدی، ادامه می یابد و این بار در جست و جوی معنایی برای شعر:  
شعر یعنی آن کلاغ روی سیم  
بال های خسته یک یاکریم

شعری که این بار پرسش نیست و نقش ترغیبی ندارد، بلکه مجموعه ای از گزاره های معنایی است که بیشتر به نقش فرا زبانی (Meta linguistic) در شعر بازمی گردد. در نقشی که جهت گیری پیام به سوی رمز واژه ها خواهد بود. به اعتقاد یاکوبسن: «در چنین شرایطی زبان برای صحبت درباره خود زبان به کار می رود و واژگان مورد استفاده، شرح

داده می شود.»  
شعر یعنی گم شدن، پیدا شدن  
قطره بودن، ناگهان دریا شدن  
شعر یعنی شادی و اندوه و غم  
درد دل های دلی با یک قلم  
شعر یعنی گریه کردن، تر شدن  
با خدا، با شب صمیمی تر شدن...

دغدغه شعر برای شعر و یا شعر در ستایش شعر، تقریباً در آثار بسیاری از شاعران کودک و نوجوان دیده می شود؛ دغدغه ای که هم چون فوران خون در رگ های شاعر، به جریان حیاتی زبان می انجامد. با نمونه هایی از این دست:

مادر بخوان شعری برایم  
شعری ز دشت و کوهساران  
شعری ز دریای پر از موج  
شعری ز گل های بهاران  
(شکوفه های شعر، جعفر ابراهیمی)

و یا:  
خسته ام از شعر گفتن  
شعرهایم ناتمام است  
در خیالم، شعر زیبا  
حرف های بی کلام است...  
(شعرهای ناتمام، محمدکاظم مزینانی)

و یا:  
شعرهایم را کجا گم کرده ام؟

## تقریباً در آثار بسیاری از شاعران کودک و نوجوان دیده می شود؛ دغدغه ای که هم چون فوران خون در رگ های شاعر، به جریان حیاتی زبان می انجامد

پژوهشگاه مطالعات فرهنگی



باید آن را زودتر پیدا کنم  
قفل این تنهایی و تردید را  
با کلید شعر باید واکنم...  
(بلدم شعر بگویم، افشین علاء)

در لایه‌های شعر «شعر یعنی...» شاعر میان شخصیتی رمانتیک (شعر یعنی شادی و اندوه و غم / درد دل‌های دلی با یک قلم) به شاعری نوگرا و جست و جوگر در لایه‌های زبان (شعر یعنی تا ستاره پر زدن / از گذشته تا دوباره پر زدن) در نوسان است. هر چند آنات موجود در چارپاره «شعر یعنی...»، از تراوش‌هایی گاه تازه برخوردار است و یا بهتر بگویم با تلاش شاعر در جست و جوی زبانی نو: «شعر یعنی گریه کردن، تر شدن / با خدا، با شب صمیمی‌تر شدن.»

در شعر «دنیای بی دیوار»، با شاعری رو به رو هستیم خوابزده و گریزان از شب. جدا از جایگاه استعاره و تقابل پنهان و آشکار شب و روز، جست و جوی خورشید و دنیایی بدون دیوار از درون مایه‌ای برخوردار است که شاعر را با توجه به امکانات زبانی خود، به سرزمین ایهام و نشانه‌ها می‌برد:

چراغ خانه در خواب است  
و من بی خوابم و بیدار  
دلم خورشید می‌خواهد

و یک دنیای بی دیوار...  
کسی از توی آینه  
نگاهم می‌کند هر شب  
کسی که مثل من ساکت  
و بیدار است او در شب...  
هرچند به نظر می‌رسد شاعر برای همراه کردن مخاطب خود، به باز کردن دریچه‌های تازه‌ای در این شعر نیازمند است و دست یافتن به کلید واژه‌های شب و دیوار نیز تازگی ندارد. نیاز شاعر به گشودن دریچه‌هایی برای بیان دلایل او در گریز از دنیای شبانه و پر از دیوار و یا احساس نیاز به جهان این سوی آینه، در نیمه راه رسیدن به طراوت خیال متوقف شده؛ با چنین پایانه‌ای در آخرین گزاره شعری:

سلام ای مثل من تنها  
چرا امشب نخوابیدی؟  
بیا بیرون از آینه  
اگر دنبال خورشیدی؟

در شعر سکوت، دوباره پرنده‌ها به عنوان خطوط حامل پیام، به پرواز در می‌آیند و اوج می‌گیرند؛ در شعری به نام «سکوت» که از طراوت و تازگی خاصی برخوردار است:

درخت، مثل مادرم  
پرنده، مثل خواهرم

### کتاب «پرنده و فال»،

از نظر کیفیت شعرهای مجموعه،

تصویرگری و قطع و لی اوت کتاب،

از ویژگی‌های در خور توجهی برخوردار است؛

کتابی که از آخرین و برجسته‌ترین آثار تصویرگری

زنده یاد بهرام خائف به شمار می‌رود

نشسته‌اند، پیش هم  
حیاط بی سر و صدا  
و من کنار پنجره  
به فکر حال خواهرم...

شاعر در مقایسه‌ای دلنشین میان گفت و گوی درخت و پرنده، با گفت و گوی مادر و دختر، به دو محور پایدار در شعر دست می‌یابد. یعنی هر جا که گفت و گو از «خواهر» است، می‌توان به «پرنده» دست یافت و هر جا حرف «پرنده» است، می‌توان تجسمی از حضور «خواهر» داشت:

دو چشم خسته از اتاق  
دو چشم ساکت از حیاط  
به من نگاه می‌کنند  
صدای سرفه‌های خشک  
که هفته‌هاست آمده  
دوباره می‌شود بلند...

و به این ترتیب، رابطه مجازی میان خواهر و پرنده و یا درخت و مادر، در چارچوب نگاه‌ها و سرفه‌ها ادامه پیدا می‌کند. نگرانی شاعر از حال خواهرش، نگرانی پرنده نیز هست. این تداعی در محور جانشینی، می‌تواند بازی این عناصر چهارگانه را هر بار در تقابل با دیگری، گسترش دهد:

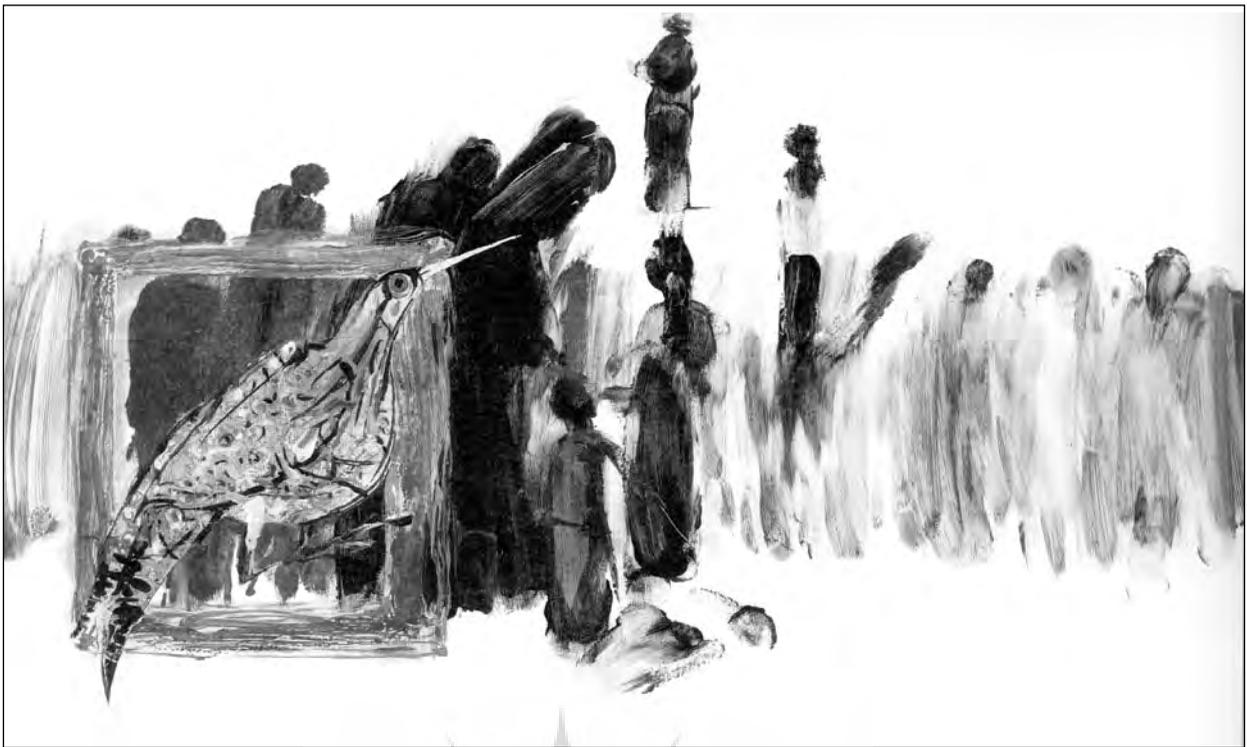
شکسته می‌شود سکوت  
پرنده می‌پرد هوا  
به آسمان، به ابرها  
دوباره خیره می‌شوم  
به مادرم، به خواهرم  
نگاه من پر از دعا

هرکدام از این گزاره‌ها را می‌توان مجرای ارتباطی دانست که پیام را در خود جریان می‌دهد و به نوعی نقش همدلی (Phatic) را در شعر گسترش می‌دهد و باعث گسترش ارتباط حسی عناصر شعر می‌شود.

تازگی و طراوت این شعر را افزون بر ایجاد چنین رابطه‌ای، باید در شکل‌گیری ساده و بی‌تکلف شعر دید. بیان حس‌های خانوادگی شاعر با عوامل طبیعت، هم چون درخت و پرنده، در قالب سه پاره‌ای شکل گرفته که جایگزینی قافیه‌ها در آن سهل و ممتنع است و شاعر تأکید چندانی روی ساختگرایی آن‌ها نشان نداده. شعر «سکوت» در واقع، نخستین شعر نسبتاً رها شده و آزاد شاعر در این مجموعه است؛ شعری که تقیید محکم شعرهای کلاسیک را تا اندازه‌ای کنار می‌زند و به تازگی در مفهوم و قالب تن می‌دهد. شعر سکوت، از عاطفی‌ترین شعرهای این مجموعه است.

رها شدگی از چارچوب‌های بسته و کهن، در شعر «اشتباه بهار» ادامه می‌یابد و این بار، به شکل گریز از تساوی طولی مصراع‌ها و روی آوردن به سادگی زبان و کوتاه شدن سطور شعر:





خیابان، شلوغ

ترافیک و ماشین و دود

کسی آن میان

به فکر هوای بهاری نبود...

ایماژ شاعر، با سردرگمی درخت‌ها و گنجشک‌ها و بی‌اعتنایی بهار به آسمان شهر همراه می‌شود:

درختان همه

کلافه از آن دود

از آن همه‌مه

و گنجشک‌ها گیج و مات

پریدند از شانه شاخه‌ها

بی صدا

بهار

اشتباهی به آن دور و بر رفته بود.

قاعده‌افزایی شاعر را در پی ریزی این شعر، باید در تازگی ساختار آن جست و جو کرد. تلاشی که شاعر در شعرهای پیش از این برای رها شدن از حصارهای قواعد کهن بر قالب شعر آغاز کرده است، در این شعر به میوه می‌نشیند و شاعر بدون تمهید نسبت به ساختارگرایی در پایانه‌های شعر، به گسترش قلمرو احساس و عاطفه دست می‌زند و این بار بدون تشویش و تقید چندان به قافیه‌ها و اوزان دست نخورده عروض. گریز بهار از راه‌بندان‌های شهری، با گریز شاعر از حصار قافیه‌ها و ردیف‌ها همراه می‌شود.

نقش ارجاعی (Refrential) عناصر مخابره شده توسط شاعر، در گزاره‌های روایی تجلی می‌یابد؛ بدون آن که شاعر به حضور خود یا

احساس مخاطب خود اشاره‌ای کرده باشد. البته، پرنده‌های این مجموعه شعر، هم چنان در فاصله میان قفس و آسمان و شهر و طبیعت سرگردانند. در شعر «مستأجر»، پرنده‌ها خسته از عبور کولی‌وار خود در آسمان، باردیگر به سطح زمین می‌آیند و این بار خود خواسته، تن به اسارت می‌دهند:

پرنده غصه می‌خورد

از این که در به در بود

از این که مثل کولی

همیشه در سفر بود...

و شاعر برای تشدید حس اسارت پرنده، خود نیز حصارهای تنگ وزن و قافیه را می‌پذیرد:

پرنده لانه می‌خواست

که شب در آن بخوابد

و نور ماه هر شب،

به روی او بتابد...

لایه‌های میانی شعر که هدف شاعر از پرداختن به آن، گسترش مفهوم شعری و بهانه‌های مستدل برای پایان بندی مورد نظر اوست، با استدلال‌های پرنده برای رهایی از زندگی کولی‌وار ادامه پیدا می‌کند:

دو دست آمد او را

ز روی شاخه‌ها چید

و ناگهان خودش را

میان یک قفس دید

البته، انتخاب ترکیب «چیدن» پرنده از روی شاخه، به این قسمت از شعر برجستگی خاصی می‌بخشد؛ فرایندی که توجه به آن، می‌توانست به نوآوری و طراوت سرشار مجموعه شعرهای کتاب

بینجامد و آن را از دسترس اصطلاحات متداول دور کند. ضمن آن که اصطلاح «چیده شدن» پرنده به نوعی چیده شدن بال‌ها و دور شدن حس پرواز را در او تداعی می‌کند.

پرنده در اتاقش

نشست، خسته، تنها

به قیمت دو بالش

اجاره کرد آن را

و به این ترتیب، پرنده‌ای که از ویژگی رفتن به بی‌نهایت در آسمان برخوردار است، به دنبال آب و دانه‌ای مهیاتر، به اسارت تن می‌دهد. پرنده‌ای که خود صاحب تکه‌ای از آسمان بود، حالا در قلمرو کوچک یک قفس خود خواسته، تنها و خسته است؛ هم چون اجاره نشینی که برای هر گام و حرکت خود باید اجازه بگیرد. هرچند گزاره «اجاره کرد آن را» چندان با حال و هوای قبلی شعر همراه نشده و با لحن طنزگونه همراه است، به دلیل برخورداری از مفهومی فراگیر، می‌توان حضور واژگانی آن را پذیرفت تا به حس و حال پرنده و وابسته شدن او به محیط کوچک قفس نزدیک شد.

پناهگاه بعدی شاعر در شعر «خانه تو»، بار دیگر به خود شعر باز می‌گردد، هم چنان که در «شعر یعنی...»، در این جا نیز خود شعر، بهانه‌ای است برای گویه‌های درونی شاعر؛ با این تفاوت که مخاطب تنها در پایانه شعر است که با انگیزه سروده شدن این شعر و پناهگاه حسی شاعر روبه رو می‌شود. وزن این شعر نیز طراوت خاصی دارد:

تو وصله تن منی

من از تو دل نمی‌کنم

تویی، تو مثل آینه  
 درون آینه منم  
 درست آن زمان که دل  
 شده چو دفتری سپید  
 به من تو مژده می دهی  
 که می رسی تو پر امید

هرچند پایان بندی بخش دوم این چارپاره، چندان با فرایند شعری همراه نیست، گفت و گوی شاعر با احساس شاعرانه اش، در میان آینه ای به صافی دل خود از بروز عاطفه ای دشوار سخن می راند:

من از تو گریه می شوم  
 شبیه خنده می شوم  
 برای رفتن از خودم  
 پر از پرنده می شوم  
 تو وصله تن منی  
 تو شعر آشنای من  
 دلم همیشه خانه ات  
 سری به خانه ات بزن

و روایت شاعر از رابطه عاطفی میان خود او و شعر که از فرایندی نیازمندانه حکایت دارد، در پایانه شعر نطفه می بندد و یا سرسپردگی و وفاداری شاعر به شعر تمام می شود.

میل به قاعده افزایی و هنجار گریزی شاعر در شعر «مادرانه»، در طولانی شدن بیت چهارم هر بخش از شعر، خود را نشان داده است؛ این فرایند با روی آوردن شاعر به بیان مهر مادری صورت گرفته است؛ ارتباطی که چندان تازه نیست، ولی نوع تشبیهات شاعرانه در آن می تواند گریزگاهی از تکرارها باشد:

خنده هایت زیباست  
 مثل آغاز بهار  
 مثل رفتن به سفر

دیدن منظره از توی قطار

در این جا نه توسل به بهار، برای شباهت یابی کنش های مادرانه تازگی دارد و نه رفتن به سفر، بلکه تشبیه خنده مادر به دیدن منظره ای از توی قطار، می تواند رویکردی نو و خلاقانه باشد؛ انفاقی که بار دیگر در پایانه شعر روی می دهد، آن هم در تشبیه زیبای موهای سفید مادر به «شاخه افتاده یاس»:

چشم هایت شعر است  
 غرق رنگ و احساس  
 رنگ موی تو سفید  
 مثل یک شاخه افتاده یاس

در شعر «دو تا دست خوب»، شاعر در چینش واژه ها، ابتدا به آهنگ پنهان در هجای آن ها و سپس حضور حس و عاطفه موجود در بیان آن ها پناه می برد. ایجاد ارتباط میان زمستان، شب، برف، نسیم، پل، درخت، شاعر و کفش هایش دشوار است؛

به ویژه آن که بخواید فقط در یک گزاره شعری بیان شود در این شاعر به پیوندی روی می آورد که سرشار از ابهام و عدم دستیابی به یک نتیجه قطعی است و خود این فرایند نیز می تواند از حس شعر آکنده باشد:

زمستان و شب

و بازی آرام برف و نسیم

به روی پلی

که دست درختان به آن می رسد،

من و کفش هایم قدم می زنیم

بار دیگر شاعر در گریز از هنجارهای پذیرفته

در شکل ها و قالب های شعری، به آرامش می رسد:

چه آرامشی!

چه آرامشی در دل کوچه هاست

چه قدر این شب و این سکوت

شبیه خداست.

در واقع، در گزاره دوم شعر است که وجه تشابه

عناصر نام برده، در ماهیت آرامش، معنی و مفهوم

پیدا می کنند:

دو تا دست

دو تا دست خوب از دل آسمان

پر نازک ابرها را به من می دهد

و من در سکوت

سبک چون پر ابرها

قدم می زنم روی پل، با خیال خدا

پل، رابطی است میان شاعر و خداوند. رودخانه

سیال واژه ها در این شعر، خلاف دیگر شعرهای

نخست این مجموعه، آن چنان آسوده و رها شده

است که مخاطب در همه آنات شعر، هم چنان که

در سطرهای آزاد شعری، به رهایی و گریز از

هنجارها دست می یابد.

رد پای پرواز و پرنده، این بار در شعر «آرزو» نیز

بازتاب تازه ای دارد؛ هرچند در این شعر نیز

اتفاق های شاعرانه، در دل چارپاره ای کم سیلاب

محصور شده، برجسته سازی زبان در آن، با

بهره جویی از آهنگی شیرین و همجواری دلنشین

واژه ها همراه است. انگار که شاعر به تقطیع کوتاه

لحظه های شعر دست زده تا بار دیگر با چینش

عاطفی واژه ها و ایماژهای شعری، مخاطب خود را

با تصویرهای متعدد رو به رو سازد و بار دیگر در

پایانه شعر، آن ها را با دقتی شاعرانه به یکدیگر

مربوط سازد و این رویکرد، به تنوع و در عین حال،

یک دستی آرام و ملایمی از تصویرهای شاعرانه

منتهی می شود:

یک پرنده روی سنگ

قایقی پهلوی آب

باد روی موجها

موجها در پیچ و تاب

○

آسمان، بی آفتاب



ابرها، پخش و پلا

سبز رنگ و جلبکی

صخره های زیر پا

چینش موزاییکی عناصر پدیداری طبیعت،

بدون حضور فعل در این دو گزاره، اگرچه با تنوع

نقش مایه ها و موتیوهای زبانی صورت گرفته، در

پایان قرار است به تصویر حسی واحدی دست یابد:

من کنار صخره ها

خیره ام بر دور دست

آرزویم پر زدن

با پرنده رفتن است

و توجه شاعر در گزینش های نهایی خود، بار

دیگر به پرنده معطوف می شود:

یک پرنده در هوا

آسمان، بی آفتاب

من کنار صخره ها

خیره ام بر موج و آب

«رسم»، شعر دیگری از این مجموعه است که

به طرح قواعد زندگی می پردازد؛ آنچه راه و رسم قد

کشیدن، رشد کردن و دگرگونی را در برمی گیرد.

گاهی نگاه آفتاب

گم می شود در ابر و باد

گاهی کبوتر می پرد

در آسمان، خوشحال و شاد...

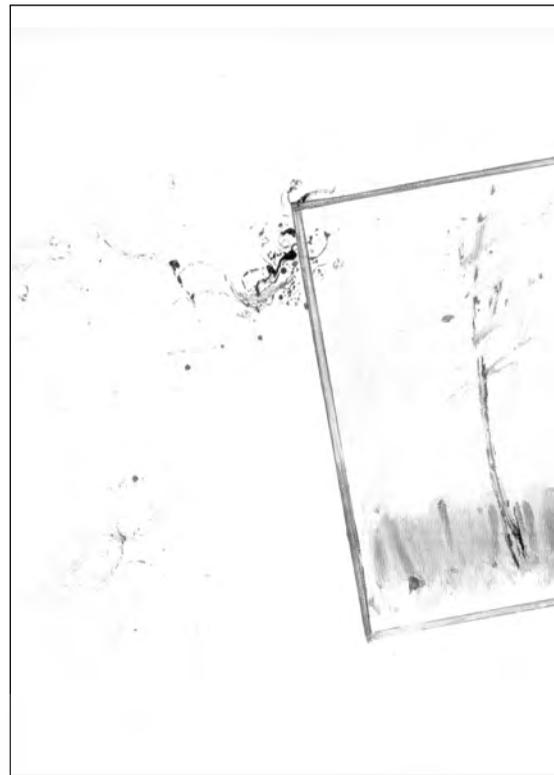
یک دل همیشه شاد نیست

در آن همیشه غصه نیست

لبخند و گریه با هم است

این راه و رسم زندگی است

نگاه شاعرانه به قاعده ها و آیین های زندگی در



تقابل با یکدیگر، درون مایه این شعر است که در گپی ساده و همدلانه با مخاطب شکل می‌گیرد. اما دغدغه‌های کودکی نیز سرانجام در شعر «کودکی کوچک»، به سراغ شاعر می‌آید؛ همان نوستالژی قدیمی اما خوشایند کودک گرایی و حفظ آنات کودکی. شعری که البته ضرباهنگ تند آن، از بار نوستالژیک شعر می‌کاهد و به صورت رگباری تند، اما پر طراوت و آکنده از رنگین کمان جلوه می‌کند:

شب آمد و از کوچه  
خورشید مرا دزدید  
همبازی من گم شد  
از کوچه ما کوچید...

تشبیه دنیای بزرگسالی به شب و گم شدن خورشید کودکی در مرز رد شدن از خط کودک سالی، دغدغه اصلی شاعر در خطوط جاری این شعر است؛ دیدم که نفس‌هایم

از یادکنک کم شد  
شلوار و کت بابا  
اندازه قدم شد  
از کودکی کوچک  
من دور شدم کم کم  
همراه دل بابا  
تا غصه نان رفتم

رهایی از کوچه‌های کودکی و راه یافتن ناخواسته به دنیای غم نان، شاعر را به فراسوی تن زدن از دنیای بزرگ‌ترها و روی نهادن دوباره به سرزمین کودکی فرا می‌خواند، از سوی دیگر، منطق روزانه شاعر، او را به قلمرو بزرگسالی باز

می‌گرداند؛ با این تفاوت که پذیرفتن مسئولیت امری است ناگزیر و البته پذیرفتنی:

دیدم ته چشمانش  
بابا، نگران ماست  
با خنده به او گفتم:  
«بابا دل ما دریاست»

در آخرین شعر این مجموعه به نام «حسرت»، شاعر بار دیگر به چتر شعر در زیر باران عاطفه‌ها پناه می‌برد:

واژه‌ها  
صادق و نجیب می‌شوند  
توی شعر  
تکه سنگ‌ها  
دانه‌های سیب می‌شوند  
توی شعر

بار دیگر میل به هنجار‌گریزی و تن زدن از ساختارهای کهن، سبب می‌شود که با معماری تازه‌ای در شعر روبه‌رو شویم؛ شعری سه پاره با سطرهای نامساوی:

کاشکی  
حرف‌های ما

صادق و نجیب بود  
مثل شعر  
دست‌های ما پر از  
دانه‌های سیب بود  
مثل شعر

و به این ترتیب آخرین دیدار مخاطب با این مجموعه، با ستایش شعر پایان می‌یابد و این که شعر، زبان رابطه‌ای است غنی میان شاعر و مخاطب؛

#### شعرهای داود «لطف‌الله» در آخرین نگاه

با نیم‌نگاهی به دو کتاب دیگر داوود لطف‌الله، با نام‌های «کاش باران می‌شدم»<sup>۱</sup> و «قند و پروانه و خواب»<sup>۲</sup>، می‌توان مجموعه شعر «پرنده و فال» را در مرحله تکوینی آثار شعری او قرار داد. رهاشدگی و آزادی از تعلق به عناصر کلاسیک شعر در مجموعه «پرنده و فال»، در مجموعه آثار پیشین لطف‌الله چندان به چشم نمی‌خورد. هر چند شعرهای این دو کتاب، از رویدادهای شاعرانه نیز خالی نیست؛ با جرقه‌هایی درخشان از این دست:

گله بانی خسته از کار  
غصه‌هایش را به نی داد  
آن قدر غمگین که حتی  
گوسفندی گریه افتاد  
گوسفند از گریه پر شد  
بره‌هایش را صدا کرد  
گرگ با او مهربان شد  
بره‌هایش را پس آورد

(از مجموعه قند و پروانه و خواب)  
و یا:

برو تا خواب یک گل  
خدا را جست و جو کن  
برای دیدن او  
دلت را پشت و رو کن!  
(از مجموعه: کاش باران می‌شدم)

با وجود این آنات شعری لطف‌الله در مجموعه «پرنده و فال»، ماندگارتر و پایدارتر است، با پختگی آشکاری در کارکرد واژه‌ها و جایگزینی آن‌ها در کنار یکدیگر برای رسیدن به لحظه‌های تولد یک شعر. هر چند هنوز تا شاعرانگی نو آوران و خلاقانه، چه در ظرفیت‌های استفاده از عناصر شعر، هم چون استعاره، خیال و زبان و چه رویکرد به شکل و فرم‌های جدید در شعر امروز کودک و نوجوان، گام‌های دیگری وجود دارد.

#### از قیافه خود کتاب

ارائه کتاب در قطعی تازه و غیر خستی، با حروفی که از مشق‌های کودکان گرفته شده و تصاویری تازه و شگفت از کتاب مجموعه‌ای تازه و قابل توجه فراهم آورده است. قطع طولی کتاب، به تصویرگر امکان آن را داده تا تصویرهایی آزاد و خلاق بیافریند و صفحه آرا نیز بدون دغدغه‌ای چندان، واژه‌ها را در سطح کتاب، به گردش درآورد. اما استفاده از ویژگی خط تزئینی و کودکانه، امکان روان‌خوانی را از مخاطب گرفته؛ به طوری که خوانش شعر به دشواری صورت می‌گیرد، حتی برای بزرگ‌ترها. به این ترتیب، به جا بود اگر از همین خط ساده و کودکانه، به گونه‌ای استفاده می‌شد که مخاطب بتواند آن را به راحتی بخواند. به این ترتیب، دشوارترین بخش مخاطب‌پذیری این کتاب را باید در نوع حروف غیراستاندارد و دشوار آن جست و جو کرد.

با وجود این، هم چنان نشانه‌های رویکرد بزرگسالانه به تکنیک و نوع نگاه تصویری، مجموعه را بیشتر در خود نوجوان نشان می‌دهد تا کودکان سال‌های آخر دبستان و این فرایندی است که ممکن است در ایجاد روابط میان کتاب و خواننده عام و فراگیر، دشواری‌هایی پدیدآورد.

#### پی نوشت

۱. از زبان‌شناسی به ادبیات (جلد اول: نظم)، کورش صفوی، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۳، ص ۳۳.
۲. شعر فوران خون است؛ هیچ چیز آن را بند نمی‌آورد. (سیلویا پلات)
۳. کاش باران می‌شدم، سروده داوود و لطف‌الله، تصویرگر: بهراد امین سلماسی، تهران: کانون پرورش، ۱۳۷۹.
۴. قند و پروانه و خواب، سروده داوود و لطف‌الله، تصویرگر: نفیسه شهدادی، تهران: انتشارات مدرسه، ۱۳۷۹.